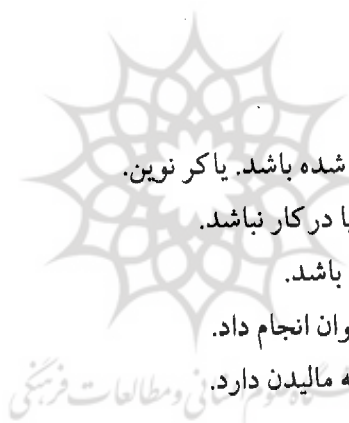


● معانی طنز آمیز واژگان / نصرت کریمی

● کمال تعجب! / عمران صلاحی

● چگونه مراسم اعدام را به طور زنده از تلویزیون تماشا کنیم؟ /

امبرتواکو / گلنار گلناریان



- نوکر = کسی که به تازگی کر شده باشد. یا کر نوین.
- دست در کار = هنگامی که پا در کار نباشد.
- دستکاری = دستی که کاری باشد.
- کار دستی = کاری که با پا نتوان انجام داد.
- دستمال = دستی که تمایل به مالیدن دارد.
- دستور = دستی که به تور می زند.
- دست به سینه = دستی که برای سینه زنی مناسب باشد.
- دست چپ = دستی که چشمش چپ باشد.
- دست راست = دستی که کج نباشد.
- دست خالی = مثل نان خالی یا دست خال خالی.
- دست خر = دستی که خر و بی شعور باشد.
- دست فروش = کسی که دست می فروشد.
- دست خیس = دستی که مدام در آب باشد.
- دست دادن = کسی که دستش را په دیگری می بخشد.
- دست نشانده = کسی که دستش را نشان می دهد.

دست رو کردن = کسی که دستش را پشت رو می‌کند.

دست شستن = کسی که پایش را نمی‌شوید.

دست چسبانگی = کسی که دستش آلوده به چسب باشد.

دست بکار = دستی که بی‌کار نباشد.

دست به آب = دستی که در آب باشد.

دستک دُنبک = دستی که دنبک می‌زند.

خوش دست = دستی که خوشحال و خوش باشد.

دست کج = دستی که راست نباشد.

دست و دل باز = دستی که دلش بسته نباشد.

دست تهی = کسی که دستش سوراخ باشد.

دسته جارو = کسی که دستش مثل جارو باشد.

دست بند = النگوی مزاحم.

دست بزَن = وقتی که دست به زن دست می‌زند

دست زده = مثل بید زده یا دستی که زده شده باشد

دست تنها = دستی که ازدواج نکرده باشد

دست شوئی = محلی که در آنجا بیش از شستن دست، کارهای دیگر می‌کنند

دست چسبانگی = دستی که اموال دیگران به آن می‌چسبد

گرِبِه رو = راهی که گویا سگ نمی‌تواند از آنجا عبور کند

گرِبِه‌ی بی‌چشم و رو = آدمهای بی‌چشم و رو برای اینکه از احساس گناه رنج نبرند، این

صفت نابهنجار را به گرِبِه نسبت داده‌اند.

بازی گرِبِه با دم خود = ما انسانها هم اگر همبازی نداشته باشیم، با یکجائی از بدنمان

بازی می‌کنیم.

بچه گرِبِه = مثل بچه انسان، از پدر و مادرش زیباتر است.

گرِبِه‌ی خانگی = مثل غذای خانگی سالمتر است

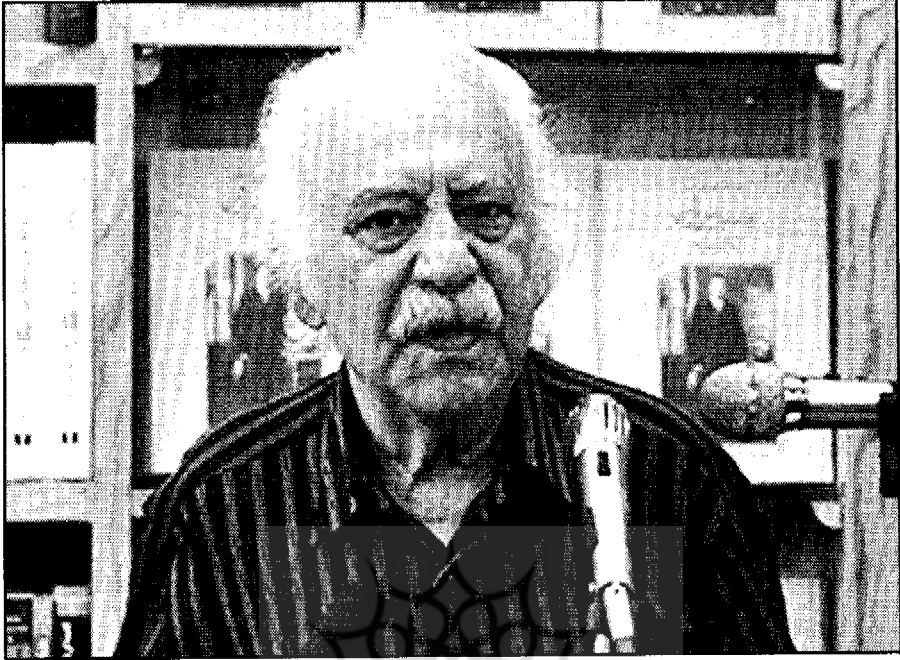
گرِبِه وحشی = مسلماً از آدمها که با بمب اتم میلیون‌ها هم‌نوع خودشان را می‌کشند،

وحشی‌تر نیست.

گرِبِه دزده = بیشتر از انسان‌ها دزد نیست.

شراب = آبی است که شرِبِه پا می‌کند.

قرطاس = طاسی که قر می‌دهد



● نصرت کریمی

سخنران = رانی که سخن می‌گوید  
سخندان = مثل قندان. ظرفی که در آن پر از سخن است  
سرباز = کسی که کلاه بر سرش نباشد  
گنده دماغ = کسی که دماغش بوی گند بدهد  
پینه دوز = کسی که پایش را تو کفش هیچ کسی نمی‌کند اما دستش همیشه در کفش دیگران است.  
استخر خالی از آب = برای شنای کسانی که شنا بلد نیستند  
همیشه طلبکار = کسی که به هیچ کس قرض نداده است  
کوفته کاری = کوفته با ادویه‌ی کاری  
تشخیص = قایقی که روی آب باشد  
عاقبت اندیش = کسی که در زمان حال زندگی نمی‌کند  
خودبین = کسی که پیوسته در مقابل آئینه باشد  
قهوه‌خانه = محلی که فقط چای می‌دهند  
بادمجان = جانی که دم داشته باشد

سییل = جمع سه بیل

نان سنگک = نانی که مثل سنگ باشد

نردبان = مثل دربان، کسی که نرده را می‌باید

بازار = برعکس بیزار

زنبور = زنی با موی بور

قلم خودنویس = چیزی که خودش می‌نویسد

دروازه = دری که همیشه واژه

آشپز = کسی که پلو بختن بلد نباشد

تهران = ته ران

بیداد = کسی که قادر به داد زدن نباشد

کار چاق کن = کسی که کار را مثل چاق و قلیان چاق می‌کند.

کاردستی = کاری که پائی نباشد.

ساعت کار = اوقاتی که همه سر کار حاضرند ولی کاری انجام نمی‌دهند.

خودکار = معده‌ای که خودش کار کند.

کارمزد = شلاقی که مردم بکار وامی دارد.

کار بدنی = کاری که بدون فکر انجام شود.

کار فکری = کسی که بکار فقط می‌کند.

کاربر = کسی که کار را می‌برد.

خلاف کار = چیزی که در ایران بسیار یافت می‌شود.

کار سیاه = کار بازال

سفت کاری = کاری که سفت و سخت باشد

نازک کاری = کار با کاغذ و زرورق

کار سنگین = کسی که با سنگ کار می‌کند.

کار اجباری = کاری که وقتی انجام نشود مسرت‌آمیز است.

کار کودکان = بازیگوشی

کار دستجمعی = نتیجه کار عظیم است، اما هر کس خیال می‌کند به تنهایی آن کار عظیم

را انجام داده است.

کار بزرگ = کاری که از انسان‌های کوچک ساخته نیست.

شیرین کاری = کاری که در شیرینی پزی انجام می‌شود.

تازه کار = کارگری که هنوز بیات نشده باشد.

کهنه کار = کسی که با کهنه کار کند.

همه کاره = کسی که هیچ کار بلد نیست.

کارگاه = محلی که در آنجا گاهی کار انجام شود.

کارشکنی = کسانی که در شکستن کار تخصص دارند.

کارفرما = کسی که کار نمی‌کند. فقط کار را فرمان می‌دهد

کاردان = کسی که کار را می‌داند ولی انجام نمی‌دهد

کارتونک = کارتن کوچک

کارمندان = کسی که روزی یک ساعت به اندازه‌ی حقوقش کار می‌کند و بقیه روز، عاطل

و باطل است.

ستمکار = کسی که اگر کار نکند، مفیدتر است.

شب کار = کسی که در تاریکی، کارش رونق دارد.

درستکار = کسی که همیشه کلاهش پس معرکه است.

شاهکار = شاهی که چون هیچ کاری نمی‌کند. پیوسته مورد تحسین است.

بدبخت = کسی که از دیدن خوشبختی‌های خود غافل است.

خواهر و مادر = جورکش آقایان هنگام مرافعه و فحاشی

سرخوش = کسی که به غیر از سر تمام بدنش ناخوش باشد.

خیره سر = کسی که خیره به سر خود نگاه کند.

خودسر = کسی که سرش مال خودش باشد.